



## حقوق دموکراسی

### زیربنای حقوقی حاکمیت و دموکراسی

#### دولت:

دولت نیروئی است که از جامعه برخاسته و بالاتر از جامعه قرار گرفته است و دارای مفاهیم حقوقی و سیاسی و اقتصادی است و باین ترتیب نه تنها از نظر مادی یعنی از قوانین جاریه جهانی بلکه از نظر معنوی و احتیاج فطری، دولت زوال ناپذیر است پس بودن یا نبودن دولت بستگی به بودن یا نبودن جامعه دارد. زیرا جامعه، بهر شکل که باشد، نیاز به استقرار نظم و عدالت و امنیت خواهد داشت و هیچ جامعه‌ای حتی جامعه بدون طبقات فارغ از احتیاج به این سه رکن زندگی اجتماعی نخواهد ماند. دولت باین کیفیت لازم نیست محصول تصادم و اصطکاک یا دشمنی طبقات جامعه باشد و اگر دولت را مولود تصادمات بدانیم بهتر است تصادم دائم و برخورد منافع با عقاید یا تمایلات افرادی را که در یک طبقه متشکل هستند و حتی در جامعه بدون طبقات زندگی میکنند در نظر بگیریم. پس دولت که اینقدر در ایدئولوژی مارکسیسم مورد طعن و لعن قرار گرفته چندان گناهکار نیست. دولت پاسدار نظامات و قوانین و دستگامهائی است که برای اجرای نظم جامعه در اختیار او میگذارند. شکل دولت را جامعه معین میکند و نظامات حکومتی را طبقه مسلط جامعه تدوین مینماید. اگر به مطالعات وسیع پروفیسور گلاذ توجه گردد، ملاحظه میشود که دولت نمیتواند یک سازمان سیاسی باشد زیرا سازمان در هر زمانی قابل تغییر است. رژیم در هر کشوری عوض میشود، نظامات حکومتی تغییر پیدا میکند ولی دولت همچنان پایدار است، پس دولت خارج از (سازمان سیاسی) است. کیفیتی است از اجتماع مردم که با وجود از میان رفتن نسلها و تغییر رژیمها و تبدیل نظامات حکومتی همچنان پاسدار اصول نظامات و اقتدارات هیئت مجتمعه افراد جامعه است. دولت همچنین مافوق قواعد و مقررات حقوقی قرار دارد زیرا وضع کننده آن قواعد و مقررات است. مخصوصاً کسانی که حاکمیت مطلق را توجیه میکنند در تفوق دولت بر قواعد و مقررات

پس بهترین تعریف دولت اینست که دولت را از عوارض دولت و از مظاهر دولت جدا کنیم. زیرا حکومت و رژیم و نظامات متغیر همه مظاهر دولت هستند. دولت همیشه هست ولی این مظاهر تغییر شکل میدهند دولت فی نفسه عبارتست از تجسم معنوی ملت، نیروئی است که از هیئت اجتماعی افراد متشکل ملت جدا شده و برفراز اقتدارات و نیروهای ملی ایستاده است. دولت سایه‌وار در طی قرون متمادی نسلهای متعدد يك جامعه را دنبال میکند و آفتاب اقتدارات و تجلیات و استقلال جامعه محسوب میشود. پس تا وقتی جامعه‌ای باشد دولت آن جامعه هم هست. اقتدارات دولت بوسیله سازمانهای حقوقی یا قضائی و یا اقتصادی و یا سازمانهای اجرایی که مظاهر مختلف دولت هستند اعمال میشود و چون مافوق اختلافات داخلی جامعه قرار دارد پاسدار نظاماتی است که جامعه برای اداره امور خود می‌پسندد و وضع میکند، پاسدار رژیمی است که اکثریت افراد جامعه یا طبقه‌ای از طبقات پیروزمند جامعه برقرار میکند زیرا تغییر رژیم و نظامات در اختیار مردم و طبقات جامعه است. وجود دولت در يك جامعه دلیل وجود استقلال و خودمختاری آن جامعه است. دلیل آنست که هیچ نیروئی خارج از حیطه جامعه، نظامات و قواعد و رژیم حکومت آن جامعه را تحمیل نکرده است.

ممکن است این نظامات با رژیم تحمیل شده از طرف دسته‌ای یا طبقه‌ای از خود مردم آن جامعه باشد. ولی در این صورت سایر مردم اختیار دارند که از راه رعایت تشریفات خاص یا اعمال قدرت، آن نظامات را تغییر دهند.

دوگی Duguit که واضع مکتب حقوقی مثبته جدید است هنگامی که در رد نظریه شخصیت حقوقی دولت استدلال میکند، اظهار میدارد: «دولت يك تجرید مطلق است، واقعیت افرادی هستند که قدرتهای دولتی را اعمال میکنند و مانند تمام افراد دیگر مطیع قانون میباشند».

دولت در آن واحد موضوع حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل است. بطور کلی حقوق عمومی دولت را تا مرزهای قلمروی که دارد دنبال میکند و در سرحد این قلمرو دولت موضوع حقوق بین‌الملل قرار میگیرد زیرا حقوق بین‌الملل عمومی راجع به روابط جامعه‌های متشکل و کامل سیاسی که در لباس دولت تظاهر دارند مطالعه میکند. خواه از نظر علمای کلاسیک که موضوع حقوق بین‌الملل را «فرد دولت» میدانستند و خواه از نظر عقاید جدید که موضوع حقوق بین‌الملل را «افراد» و جامعه‌ها میدانند و دولت را فقط از نظر آنکه نمایندگی آن اجتماعات و افراد را دارد مورد توجه قرار میدهند. پس کاملاً طبیعی است که علمای حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل هر دو سعی در پیدا کردن بهترین دولت متناسب با مفاهیم زمان کرده باشند. و هر يك از نظر حوزه صلاحیت خود آنرا مورد بحث قرار دهند. ولی بطور کلی، باین مفهوم رسیدیم که دولت عبارتست از کیفیتی از خود ملت، نیروئی است که از جامعه برخاسته و مافوق آن قرار گرفته است و دارای مفاهیم حقوقی و سیاسی و اقتصادی

است. پس دولت با جامعه رابطه ناگسستنی دارد و مربوط با جامعه است.

### دموکراسی:

گذشته از عامل انسانی و ملت و ملیت و تابعیت و اصل سرزمین و حکومت فائده، رژیم یا سیستم حکومتی دولت‌ها همواره سعی دارند که اصل دموکراسی و عدالت و رفاه را در جامعه رعایت و ترویج نمایند. روسو عقیده دارد که دموکراسی در پناه عدالت بیشتر مقبول و مجری است. دموکراسی لغتی است مشتق از دموکراتیا و این لغت مرکب است از دو کلمه یونانی Demos و Kratos که اولی بمعنای ملت و دومی بمعنای قدرت و مفهوم آن عبارتست از حکومت ملت بر خودش.

دموکراسی در مقابل تئوکراسی و اتوکراسی آمده اما در همه جا و همه وقت یکسان نبوده بلکه از حیث طرز عمل و ترکیب آن و میزان آزادی و حق دخالت مردم در کارهای عمومی وضع مختلف داشته چنانکه با رژیم سلطنتی (پادشاهی) هم مانند جمهوری قابل تطبیق واقع گردیده است.

از حیث کلی حکومتها را با توجه به وضع اجتماعی به سه اصل کلی دموکراسی، اریستوکراسی و الیگارش می‌توان خلاصه نمود و دموکراسی بهترین نوع آنست، چه قانون حاکمیت و قاطعیت و قدرت اجرائی بیشتری پیدا میکند. در اصطلاح قرون جدید عبارتست از حکومت مردم، که معمولاً بوسیله توجه به آراء اکثریت مردم از طریق انتخابات نمایندگان، تشکیل مجلس ملی، اجرا میگردد و اداره امور حکومت در اختیار اکثریت آراء مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن، دارند.

در بعضی موارد بسیار مهم و فوق‌العاده مراجعه به آراء عمومی میشود یعنی بطریق مستقیم آراء اکثریت بدست می‌آید که آنرا رفراندوم یا مراجعه به آراء عمومی میگویند. ولی در موارد دیگر نمایندگان به اکثریت آراء انتخاب شده، مجلس مقننه را تشکیل میدهند و وضع قوانین میکنند و مجلس ملی در نوبت خود رؤسای قوه مجریه را یا از میان خود یا از افراد نخبه خارج از مجلس انتخاب مینماید.

دموکراسی در طی تاریخ اقسامی داشتند و بچند نوع عمل شده از جمله دموکراسی مستقیم یا دموکراسی خالص که رأی‌دهندگان مستقیماً در کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی و کشوری رأی میدهند، مثل شهرهای نیوانگلند آمریکای امروز و کانتونها سویس و دولت شهر یونان قدیم. اما اجرای این نوع دموکراسی در شهرهای بزرگ و کشورهای بزرگ غیرممکن است و تنها در شهرهای کوچک تا درجه‌ای مقدور میباشد و در شهرهای بزرگ نوع دموکراسی نمایندگی معمول است. از اصول مهم و اساسی دموکراسی علاوه بر حکومت اکثریت آنستکه برای اقلیتها نیز حقوقی قائلند و حقوق اقلیت را زیر پا نمیگذارند.

اصطلاح دموکراسی بمعنای اصلی و اولی خود يك وضع حکومت را مجسم میکند که اختیار تصمیم در امور دولتی مستقیماً بوسیله افراد ذیحق جامعه بموقع اجرا گذاشته میشود و ملاک اتخاذ تصمیم معینی اجرای حق حاکمیت ملت بر مبنای

اکثریت است. در این معنی رژیم حکومت را باید دموکراسی مستقیم نامید - دموکراسی مستقیم طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین وضع حکومت ملی در يك جامعه می باشد زیرا افراد مردم بدون واسطه شخصاً در امور عمومی جمعیت شرکت نموده پس از بحث و بررسی رأی خود را میدهند که بصورت قانون بوسیله مأمورین و متصدیانی که بهمین ترتیب انتخاب مینمایند، بجزریان میافتد. این سبک حکومت از آن جهت بهترین است که مانند رژیم سلطنتی از زمانهای ماقبل تاریخ در بسیاری از نواحی دنیا ریشه گرفته و با بعضی تفاوتها که متناسب با اوضاع و احوال جوامع مختلف بوده معمول گردیده چنانکه در ادوار کهن باستانی و عهد پهلوانی میان اقوام و گروههایی، بواسطه کثرت عسده افراد یا ضرورت دفاعی و یا برای تصرف و الحاق اراضی جدید و تحصیل غنائم، بوجود قانددینی بنام رئیس و فرمانده و بطریق اولی پادشاه، احساس احتیاج میکردند. قانددین مزبور چه در مناطق خاور و چه در باختر از ابتدا با تمایل کدخدایان و فرماندهان و بزرگان طوایف از میان کسانی که مورد علاقه افراد بودند یعنی با رأی عمومی برگزیده میشدند و این مقام آنها موقمی موروثی میشد که مردم از اعمال و رفتارشان رضایت و اطمینان کامل حاصل میکردند.

نمونه بارز و متشکل دموکراسی مستقیم در دولتهای یونان قدیم که بزبان یونانی (Polis) و بزبان فرانسه سیتِه Citec نامیده میشوند بوجود آمده است. در دوره تاریخ عهد جدید از میان متفکرین قرن هجدهم میلادی کسی که حکومت دموکراسی مستقیم را مطابق فلسفه سیاسی و اجتماعی خود بهترین و طبیعی‌ترین ضامن حقوق بشری دانسته و دفاع نموده ژان ژاک روسو میباشد منطبق او در این قضیه چنین است: «سبک حکومت غیرمستقیم که برای اجرای اختیارات مربوط به حقوق اجتماعی و سیاسی خویش نمایندگان انتخاب کنند منافی حقیقت دموکراسی است. زیرا نمایندگان مزبور شماره معدودی هستند که از طرف جمع کثیری بوکالت برگزیده میشوند و معناً و ماداً نمیتوانند در هر مورد عین افکار و تمایلات موکلین را منعکس سازند در این صورت امور جامعه از محور طبیعی و اصلی حکومت ملت برخودش منحرف میگردد و عمل نمایندگی بدین طریق بیشتر عنوان خدمت در مقابل مزدر را پیدا میکند که حاکی از بی‌علاقگی و عدم دقت مردم برای انجام اساسی‌ترین وظیفه خودشان در اداره امور جامعه خواهد بود. بدین معنی که افراد اوقات را بامور شخصی بمنظور سودجوئی مصروف میدارند و جهت انجام وظائف ملی و اجتماعی کسانی را استخدام میکنند.»

فلسفه سیاسی که اساس فکر ژان ژاک روسو متکی برآن میباشد، اقتباسی از طرز دموکراسی حکومتهای ملی شهرهای یونان قدیم است که مردم مصائب و مسائل دولتی و عمومی را در میدان شهر مطرح و پس از اخذ اکثریت آراء بموقع اجرا میگذاشتند اما این وضع حکومت فقط در شهرهای کوچکی بوده و بزرگترین مجتمع شهری آنها والنهایه جمعیت آن شهرها از ده هزار نفر تجاوز نمیکرده میتوانسته

است عملی واقع شود. در کشورهای وسیعتر و پر جمعیت‌تر بواسطه دوری نقاط از یکدیگر و تعدد مراکز سکنی مردم و تنوع مسائل در رشته‌های مختلف سیاسی و اجتماعی که ملازم با اختلاف نظرها و عقاید میباشد مسلماً قابل تطبیق و سودمند نمی‌بوده است.

خود ژان ژاک روسو نیز با وجود دلالتی که از نظر حقوق اصلی افراد بشر در اثبات فرضیه «حکومت مستقیم ملت» اقامه کرده و از جنبه عملی و سازمانی در ضرورت آن اصرار نورزیده و این معنی را تلویحاً تصدیق نموده ولی با اینحال معتقد است که ترتیبات حکومت دموکراتیک هرچه با اصول اولیه شرکت مستقیم و رأی بلاواسطه مردم نزدیکتر باشد بهتر و کاملتر خواهد شد. در ادامه مطلب در شماره آینده پس از سیر تاریخی و نظریات حقوقدانان بزرگ زیربنای حقوقی دموکراسی به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

#### احقاق حق در پناه دموکراسی:

پس از بحث اجمالی در زمینه حاکمیت و آمریت دولت و اینکه دموکراسی چه خصوصیتی باید داشته باشد اینک احقاق حق در پناه دموکراسی را مورد بررسی قرار میدهیم:

برای بررسی این مطلب ابتداء در زمینه «حق» در الیگارشسی یا سایر مکاتب چند جمله‌ای معروض که خوانندگان دانشمند ارزش دموکراسی را دریابند - قبلاً گفتیم که بطور کلی و خصوصاً از حیث وضع اجتماعی، حکومتها با تعریف سه اصل اریستوکراسی - الیگارشسی و بالاخره دموکراسی خلاصه میشود.

دموکراسی براساس قانون است و افلاطون قانون را مقرراتی میداند که افراد جامعه آنرا پذیرفته‌اند که طبق آن زندگی کنند و هرگاه تشخیص دادند که بحال افراد جامعه مفید نیست قابل لغو و تغییر است و گوید وقتی که احساس کنیم اطاعت از قانون دیگر بما کمکی نمیکند میتوانیم آنرا بشکنیم بشرط اینکه بتوانیم از مجازات قانون‌شکنی فرار کرده مصون بمانیم. در حالیکه ارسطو اظهار داشته بهترین نوع حکومت سلطنتی (مانرشی) است که چون فاسد و منحرف شود به حکومت ستمگری (تیرانی) تنزل مییابد و این نوع از حکومت اشراف (اریستوکراسی) و (الیگارشسی) یا حکومت ثروتمندان بهتر و بحال جامعه بعلمت ثبات و بی نظری مفیدتر است. حتی ارسطو از نظر اجرای حق و حفظ حقوق جامعه حکومت، پولیتی (حکومت طبقه متوسط و ملی) را در درجه سوم بعد از حکومت سلطنتی و اریستوکراسی یا الیگارشسی که نوع تنزل یافته آنست میداند و میگوید حکومت دموکراسی که براساس حکومت طبقه پست و فقیر بروز نماید نوع تنزل یافته و فاسد پولیتی میباشد و بحال جامعه مفید نخواهد بود.

یکی از دانشمندان بزرگ احزاب سیاسی دنیا بنام پروفیسور موریس دو ورژه در اوآن جنگهای جهانی تحقیقات بسیار جالبی در این زمینه نموده است که ذکر

چند مثال از دست‌نوشته‌های این استاد بزرگ، تحزب خالی از حلاوت نخواهد بود. او که بعد از مطالعه چندین مجلد از تألیفاتش بالاخره نظریه او به وحدانیت حکومت ثابت و وحدت حزب مشاهده میشود و معتقد است که همچنانکه دو شمشیر در يك نیام ننگند، دو حزب در يك مملکت پایدار نخواهد بود. لذا در یکی از کشورهای اروپائی بشرح مثال زیر مستنداً تحقیقاتی نموده است بطور خلاصه «فرانکو رعیت زاده‌ای بود که تحت سرپرستی و اراده یکی از اشراف ذی‌نفوذ و مقتدر محلی تحصیلات ابتدائی خود را انجام داده و چون شاگرد ممتازی بود با وجود مخالفتها و کارشکنیهای اشراف پر قدرت محلی از منطقه محل تولد و سکونت خود خارج شده به مرکز برای تحصیل حقوق میرود و پس از گذراندن دوره‌های مربوط با سمت قاضی به محل تولد خود مراجعت مینماید. اتفاقاً مورد تفقد و مرحمت صوری و ظاهری اشراف و ثروتمندان محلی قرار گرفته بکار مشغول، میشود. اتفاقاً یکی از اشراف زادگان برای گردش و اسب‌سواری به مزارع سرسبز سفلی میرود و در آنجا به «ماری» دختر یکی از نمک پروردگان برخورد مینماید که مشغول شستن دست و صورت خود میباشد پسر از وی خوشش آمده قصد وی مینماید و پس از درمیان گذاشتن موضوع، دختر اظهار بی‌اعتنائی و نارضایتی و سرکشی میکند، ولی هتک ناموس بعنف صورت گرفته و دختر در این فاجعه بقتل میرسد، جریان را به قاضی فرانکو اطلاع میدهند و او محترماً ماجرا را از اشراف‌زاده استفسار مینماید. ایشان پس از اقرار صریح با افتخار برهتک ناموس از قتل اظهار بی‌اطلاعی نموده و قویاً میخواهد که موضوع سر بسته و راکد بماند. اما قاضی به این مطالب و تهدید و توهین‌ها توجهی نمیکند و دستور تعقیب موضوع را میدهد و بدین ترتیب موضوعی که اصلاً تا آن زمان سابقه نداشته موجبات وحشت و نگرانی اشراف رافراهم مینماید و پس از محکومیت و زندانی شدن قاتل در دادگاه بدوی تقاضای تجدید نظر میگردد و تجدید نظر در دادگاه دیگری در مرکز تشکیل میشود و بدین ترتیب محاکمه و رسیدگی قاضی بی‌اثر میشود. چون پس از واسطه شدن پدر قاضی که دهقانی بیش نبود و پادرمیانی یکی از اربابان و دستورات پیاپی و پیشنهادهای مبلغ بسیار هنگفتی، قاضی را وادار میکنند که بدادگاه تجدید نظر کتباً بنویسد که اشتباه کرده و در قضاوت عجله نموده است و خلاصه موضوع را لوٹ مینماید و دادگاه تجدید نظر نیز با قبول این اقرار و اظهارات، نسبت به برائت قاتل هرچه زودتر، اقدام میکند و دستمزد خود را از یکی از اقوام قاتل میگیرد.

تا آنجا که قاضی فرانکو نسبت به تعقیب و محکومیت قاتل اقدام نموده است، احقاق حق در پناه دموکراسی است و چه بهتر که این رسیدگی تا مرحله نهایی ادامه مییافت در حالیکه نفوذ و قدرتهای محلی و حتی قدرت اشرافیت در سطوح بالای اجتماع باعث از بین رفتن حقوق مردم بعنوان مختلف میگردد. قدرت و نفوذ لردهای انگلیس در قرون گذشته برای مثال جالب است و اینکه در انگلستان و بعضی دیگر از کشورها از، خانواده‌های بسیار اصیل برای قضاوت استفاده کرده و بآنها چک

سفید و سایر وسایل رفاه و تسهیلات و عدم تعویض بدون رضایت قائل میشوند شاید تا حدی مربوط به این‌گونه مسائل پشت‌پرده در اثر الیگارشی و اریستوکراسی باشد.

### دموکراسی با اصل ترقی قوانین صحیح است:

از کلمات قصار حضرت علی بن ابیطالب است که «فرزندان خود را برای فردا تربیت کنید» تفسیر این کلام بسیار بسیط است و اصول مذهبی هم که برای رفاه جامعه بوجود آمده اصول و قوانینی اختراع شده از جانب پیغمبر اکرم نیستند، بلکه پیغمبر اکرم این اصول و قوانین اخلاقی و اجتماعی الهامی را ظاهر ساخت تا بشر اساس زندگانی انفرادی و اجتماعی خود را بر روی آن استوار سازند و قوانین را نیز برای رفاه آنان وضع نمود. قوانین موضوعه نیز که بدست عده‌ای افراد خیرخواه برای رفاه جامعه و حفظ حقوق افراد آن تدوین گردیده در پناه دموکراسی و با توجه به اوضاع و احوال و خصوصیات و پیشرفتهای حقوقی را که همعرض و حتی جلوتر از پیشرفتهای اجتماعی است تحت عنوان ترقی قوانین مورد نظر قرار میگیرد و دموکراسی هر کشور ایجاب میکند که قوانین آن با اوضاع و احوال روز تغییر نموده، تطبیق، تعدیل و بهبود یابد. البته بعضی از کشورها مانند عربستان سعودی قوانین مذهبی را ساری و جاری در تمام قرون و اعصار دانسته و تغییر آنرا صلاح نمیدانند.

### دموکراسی و حقوق بین‌الملل:

از اوایل قرن نوزدهم ادبیات حقوق بین‌الملل در تمام ممالک چنان وسیع شد که تهیه فهرستی از نام‌کتاب و نویسندگان آن مشکل است، این نویسندگان غالباً عقاید یکدیگر را تکرار میکردند، ولی چند مسلک حقوقی مشخص که همه آنها را بخود مشغول داشته بود. پس از مبالغه، طرفداران مکتب حقوق طبیعی مخصوصاً پوفندروف که تا حد نفی هرگونه حقوق موضوعه و مثبت پیش رفته بود، همگی تحت حمایت دموکراسی بین‌المللی از «واتل» الهام گرفتند و عکس‌العمل نیز نشان دادند. برگزیده‌ترین طرفداران حقوق موضوعه «مارتین» است. او بدون آنکه حقوق طبیعی را نفی کند عقیده داشت فقط در صورت فقدان مقررات حقوقی منتج از دموکراسی یا موافقت دولت‌هاست که میتوان مقررات حقوق طبیعی را مورد استفاده قرار داد.

### حقوق بین‌الملل تحت الشعاع دموکراسی بین‌المللی است:

حقوق بین‌الملل که از انطباق، اصول حقوق طبیعی در حقوق فردی است ناشی از يك سلسله عقاید حقوقی قدیمه و جدیده میباشد. حقوقدانان قدیم اصول مسلمه حقوق طبیعی را از قبیل حق آزادی و حق حیات - حق دفاع مشروع - احترام به عهد و غیره است که از آنها مهمتر و قابل توجه‌تر برای علماء حقوق جدید حق آزادی است.

## حق آزادی در دموکراسی و تعریف این موهبت:

لغت آزادی یا حریت هیچگونه تعریف ساده و سرراستی ندارد. این واژه را یکی از حکمای معروف، حالتی توصیف نموده است که در آن حالت افراد تحت هیچگونه مزیقه و فشاری نباشد. در طول تاریخ تقریباً در اکثر مواردی که آزادی در معرض خطر قرار گرفته است بیدادگری را منسوب به حکومت و فرمانروایان دانسته‌اند. در باره آزادی افراد جامعه از بیدادگری و فشار حکومت پاره‌ای آزادیهای فردی وجود دارد که در طول تاریخ بشر مرتباً از آنها دم زده است و آنها را عزیز شمرده است. از آن جمله است آزادی فرد از بازداشت بدست عمال خودسر حکومت بدین معنی که هر فردی تا این حد طالب این قدر آزادی بوده است که بدون ترس از قوای بدون مجوز و بلا پروای قوای انتظامی حکومت بتواند راه خود را در پیش گیرد و بکار خود ادامه دهد. طبیعی است که افراد بشر نمیتوانند انتظار آزادی مطلق داشته باشند و یا از چنین حالتی که صرفاً جنبه انتزاعی دارد برخوردار باشند، زیرا انسان متمدن از وقتی که تصمیم گرفت در جامعه‌ای بطور دسته‌جمعی باهم زندگی کند طبعاً و ضمناً تقبل نمود که در ازاء این موهبت مقداری از آزادی خویش را از دست بدهد با توافق و تراضی افراد جامعه این جریان در جوامع بین‌المللی بجائی رسید که قرار گذاشتند آزادی انفرادی بحدی باشد که آزادی و خیر و صلاح عموم را بخطر نیاندازد. و هر فردی تا آن حدود از آزادی برخوردار گردد که مغل آسایش و آزادی دیگران نشود. در حالیکه ما برای افراد آزادی قائلیم باید یکی از شروط اساسی نیز آن باشد که آزادی فردی مغل آزادی سایرین نگردد.

بهمین نحو نیز باید شرایطی در جامعه فراهم آید که فعالیت‌های عده‌ای مغل آزادی و رفاه افراد جامعه نشود در قرن نوزدهم تصور عموم بر آن بود که آزادی مطلق در امور بازرگانی موجب و موجب سعادت و نیکبختی عمومی خواهد شد. این مسئله که حدود آزادی در حیطه دموکراسی و در قلمرو جامعه بین‌المللی تا چه حد باید باشد هنوز حل نشده است، لکن جای هیچگونه شك و شبهه‌ای نیست که آزادی از برای تکامل روح بشری و ترقی جامعه و استحکام روابط میان فرد و دولت اهمیت بسزائی دارد. البته آزادی در حقوق فردی، عبارتست از آزادی برون‌مرزی برای هر ملت در روابط با سایر ملل میباشد. این آزادی مطلق نیست و تابع مقررات محدودکننده‌ای است که در داخل مرزهای ملی نیز وجود دارد و ضابطه محدودیت آن اصل احترام به آزادی دیگران و شعار آن «آزادی تو آنجا پایان میپذیرد که آزادی دیگری آغاز میشود» میباشد. تمام ملتها متساویاً از حق آزادی برخوردار هستند و هیچ ملتی را بر ملت دیگر امتیازی از بابت این حق طبیعی نیست. لازمه تحقق آزادی برای يك ملت وجود استقلال در آن ملت است و مقصود اینست که هرملتی وقتی صاحب خانه خود باشد از آزادی برخوردار میشود وگرنه (آزادی او محدود و موکول به اراده دیگری است). آزادیهای مجاز بین‌المللی که تمام ملل حق استفاده متساوی از آنها دارند عبارتند از آزادی تجارت - آزادی دریانوردی - آزادی انتخاب متحد در موقع جنگ و در زمان



صلح - آزادی عمل در کمک به متحدین هنگام مهاجمه دول غیر - آزادی در اتخاذ بیطرفی مطلق یا مسلح در منازعات دیگران.

آزادی تجارت و آزادی دریانوردی مستلزم آزادی دریاهاست - آزادی دریاها نیز متکی بر این - اصل است که دریا قابل تملک نیست و هیچ ملتی حق اشغال دائم دریا را ندارد. و بعنوان حق کار یا سابقه نمیتواند نوعی از سلطه خود را بر دریا مستقر کند - گفته اند دریا میراث طبیعت برای عموم ملل است و همه حق استفاده از آنرا دارند ولی حق استفاده ای که مستلزم آلوده و خراب کردن آن برای دیگران نباشد.

### دموکراسی بین الملل مستلزم حقوق بین الملل است:

درست است که ضمانت اجرای قانون، مجازات است و درست است که بسوت میگوید «هیچ حقی علیه حقوق وجود ندارد» و درست است که هیچ عهدنامه ای قادر نیست اصول حقوق طبیعی و عدالت را محدود کند یا از میان ببرد و نیز قراردادی بین المللی که آزادی و استقلال یکی از اتباع را محدود کند فاقد اعتبار است ولی يك بنده در مقابل اربابش مکلف به هیچ تکلیفی نیست، تکلیف و حق او اینست: بمحض اینکه قادر شد زنجیر بردگی را پاره کند و خود را در ردیف سایرین قرار دهد. همینطور يك ملت مغلوب که دولت غالب بزور قراردادی باو تحمیل کرده تکلیفی جز از میان بردن آثار آن قرارداد ندارد. طرفداران حقوق طبیعی انتقال این حقوق را از نظام ملی ممالک بحقوق فردی بین المللی نشانه عمق وجدان بشر میدانستند و عقیده داشتند که بدون رعایت این حقوق صلح و امنیت در روی زمین مستقر نخواهد شد. و میگفتند که در ابتدائی ترین جوامع بین المللی این حقوق بخودی خود وجود داشته و ضامن اجرای آن عکس العمل طبیعی اجتماعات انسانی بوده است و وجود حقوق بین الملل که بدون گردیده و حتی دیوان بین المللی که ضمانت اجرای احکام آن احترام به سایر ملل و حفظ حقوق آنان میباشد در پناه يك دموکراسی بین المللی است که کیفیت معنوی بیشتری دارد. تا قدرت مادی و نظامی و انتظامی.

بنابراین اندیشه و مفهوم حقوق بین الملل برای تحکیم دموکراسی بین المللی یعنی مقرراتی که بر روابط اجتماعات بین المللی و جوامع مختلف بشری حکومت کند ابتداء بصورت مقررات غیرمکتوب بر مبنای عرف و عادت در روابط عملی و الزامی اجتماعات مختلف تحت تأثیر لزوم مبادلات بازرگانی بوجود آمده است و بدین ترتیب اجتماعات بین المللی بشری از ابتدای تشکیل خود بر مبنای الزامات طبیعی عرف و عادت، دارای روابطی بوده اند.

### دموکراسی بین المللی حاکم بر افراد جامعه:

در قرن نوزدهم حقوق بین المللی کلاسیک و بر اساس دموکراسی بین المللی تا آخرین حد مفاهیم بین المللی خود بسط پیدا میکند و در فاصله بین این دو قرن دموکراسی بین المللی در مفهوم حقوق بین الملل زندگی بین المللی محدود به روابط بین الدول

میگردد. شخصیت افراد از نظر حقوق بین‌الملل محو میشود و فرد انسان فقط بعنوان تبعه يك دولت شناخته میشود. دولت با تمام مظاهر حاکمیت مطلقه خود ظاهر میگردد و در اطراف خود خلأ ایجاد میکند و جامعه بین‌المللی فقط در روابط متقابل دولتها وجود پیدا میکند، همانطور که حقوق فردی در قرون وسطی زاییده تمدن و احتیاجات دوره مخصوص بوده است. در دوره رنسانس تمدن و احتیاجات این دوره حدود مقررات دموکراسی و حقوق بین‌المللی را بوجود میآورد و جامعه بین‌المللی را تحت عنوان يك ملیت جامعه‌ای مرکب از دولتها میدانند و تنها دولت را موضوع حقوق بین‌الملل میشناسند. قرن بیستم با شرایط و تمدن و تکامل مخصوص بخود سبب ترقی و تکامل مفاهیم دموکراسی و حقوق بین‌الملل گردیده است، بطوریکه میتوان گفت دوره حکومت دموکراسی بین‌المللی کلاسیک پایان پذیرفته و دوره تازه‌ای در دموکراسی بین‌المللی آغاز شده است.

غالب مؤلفین حقوق بین‌الملل بدون آنکه دولت را بعنوان موضوع حقوق بین‌الملل نفی کنند عقیده دارند که حقوق بین‌الملل تنها حق اختصاصی دولتها نیست بلکه حق افراد هم هست و افراد موضوع حقوق فردی هستند. افراد خارج از عنوان تابعیت يك دولت بعنوان فرد بشر واجد حقوقی میباشند که حقوق بین‌الملل بآن توجه کامل دارد.

میثاق جامعه ملل و قسمت سیزدهم معاهده ورسای که سبب تأسیس سازمان بین‌المللی کار گردیده مؤید این نظر است. حقوق فردی که تاکنون فقط نماینده غیرقابل انعطاف دولتها بود امروز با زبان ملایم انسانیت حرف میزنند و بجای آنکه بر فراز قله تأسیسات و مفاهیم مطلق دموکراسی حقوقی بایستند از ارتفاعات و تلهای آن قتل سرازیر شده و بطرف مردم یعنی افراد بشر روی آورده است تا وسیله‌ای برای اتحاد و اتفاق آنها و ایجاد دل‌بستگی کامل بین‌المللی باشد.

### دموکراسی کلاسیک بین‌المللی:

اگر بیشتر در مباحث دموکراسی بین‌المللی از حقوق بین‌المللی صحبت میشود علت وجود رابطه اساسی و لازم و ملزوم آنان بیکدیگر است چه حقوق بین‌الملل ناشی از خواست افراد و خواست افراد عموماً دموکراسی است پس دموکراسی منشأ حقوق و حقوق بین‌الملل ناشی از دموکراسی بین‌المللی است لکن حقوق فردی که تحت تأثیر عقاید کانونیست‌ها بر مبنای حقوق طبیعی قرار داشت بعد از مدتی تحول پیدا کرد. دو نفر از واضعین حقوق بین‌الملل جدید تحت تأثیر رفرم‌های مذهبی و عقاید فلسفی زمان، حقوق بین‌المللی را بر مبنای فلسفی حقوق طبیعی بنیان گذاردند و متوجه شدند که حقوق بین‌الملل بر اساس نظام طبیعی ناشی از کیفیت روابط اجتماعات بشری باید بصورت علم مستقل درآید و بر واقعیت‌های اجتماع بشری تکیه کنند. فقدان ضمانت اجرای حقوق فردی سبب شده بود که در شرایط استقلال ایالات و ممالک و استقرار پرنس‌های حاکم. حقوق بین‌الملل بر اساس حسن نیت زمامداران مستقل استوار

گردد. این امرای مستقل به تبعیت از حق حاکمیت خودشان را هم قاضی و هم طرف دعوی میدانستند و بدون تردید مقرراتی که بر پایه يك عامل لرزان و ناپایدار مانند (حسن نیت) امرا استوار باشد بیشتر به مقررات اخلاقی شباهت خواهد داشت نه حقوقی - گروسیوس در کنار حقوق طبیعی، حقوق ارادی را وضع کرد این حقوق ناشی از کیفیت خاصی بود که قراردادهای بین الدول و عرف و عادات بین المللی بوجود میآورد. حقوق ارادی گروسیوس بعدها بنام حقوق مثبتة یا موضوعه خوانده شد نظریه جنگ عادلانه او که شامل دفاع مشروع - مطالبه حقوق مكتسبه - تعقیب جنایات بین المللی میشود، اعتقاد گروسیوس را بوجود ضمانت اجرا در حقوق نشان میداد بدون اینکه راه تحقق این ضمانت اجرا را نشان دهد. او تصور میکرد که رویه دول بیطرف میتواند ضامن اجرای حقوق بین الملل در موقع جنگ باشد البته ماکیاول با انتشار کتاب «پرنس» مکتب تازه ای نگشود بلکه وضع موجود زمان را مجسم و مشخص کرد تلقینات او در استقرار دموکراسی يك قرن بعد ظاهر شد.

امرای مستقل با استفاده از نظریه حاکمیت مطلق و بدون توجه به اصول دموکراسی خود را ملزم به رعایت هیچگونه تعهد و قانون و حکمیتی نمیدانستند - حکمیت که پیش از این دوره وسیله رفع اختلافات میان امرا بود و بوسیله قدرت بالاتری (دستگاه پاپ) اجرا میشد دیگر مفهوم حقوقی خود را از دست داده و جنبه سیاسی بخود گرفت و این وضع تا کنگره وین ادامه داشت. تحت تأثیر عقاید ماکیاول و واتل دموکراسی بین المللی از بین رفت و سیاست بین الدول جانشین آن شد.

### دموکراسی بین المللی و وحدت حقوق:

عده ای از حقوقدانان بزرگ جهان بر این عقیده اند که وحدت حقوق یا بین المللی شدن حقوق بایستی دارای سلسله مراتب نظامات حقوقی باشد و نظامات حقوقی بین المللی را مافوق نظامات حقوقی دولتی میشناسند. «آنزلیوتی» انتر-ناسیونالیست بزرگ ایتالیائی این مکتب را هدایت میکند. این مسلک نقطه مقابل ثنویت یا دوتائی بودن نظامات حقوقی است زیرا آنها عقیده دارند که يك نظام حقوقی دولتی وجود دارد و يك نظام حقوقی بین المللی و هیچیک از این نظامات را نمیتوان بهم تسری داد و حتی ارتباطی بین آنها موجود نیست طرفداران مسلک حقوق موضوعه جدید میگویند، طرفداران مسلک وحدت و حکومت دموکراسی بین المللی با قبول نظامات دولتی و داخلی ممالک در نظامات کلی بین المللی و هدایت نظامات داخلی برای بسط و توسعه تا درجه يك نظام مافوق دولتها در واقع حقوق بین الملل را نفی کرده اند و حقوق داخلی را کلیت داده اند ولی طرفداران مکتب وحدانیت حقوقی عقیده ندارند که نظام بین المللی جانشین نظامات حقوقی دولتی شود و یا بالعکس، بلکه میگویند نظامات داخلی وجود دارد، ولی نظامات حقوقی بین الملل بر آن تسلط داشته و حکومت میکند زیرا یکی از صفات خاصه يك نظام حقوقی اینستکه تمام عوامل حقوقی واقع در محیط خود را محدود کند و صلاحیت خود را مشخص

نماید و در غیر اینصورت نظام حقوقی معنایی نخواهد داشت پس آنها بجای نفی نظام بین‌المللی آنها بدرجه بالاتری ارتقاء میدهند و عقیده به سلسله مراتب نظامات حقوقی دارند که در این سلسله مراتب دموکراسی داخلی تابع دموکراسی بین‌المللی خواهد بود طرفداران مکتب حقوق مثبتة جدید عقیده دارند که از راه بسط حقوق عمومی مطلق در روابط بین‌الحکومات همانطور که در نظام حقوقی داخلی روابط دولت و افراد را معین میکنند در نظام بین‌المللی نیز بوسیله مقررات حقوقی بین‌المللی روابط ملتها و دولتها را تعیین و تجدید مینمایند. و در عین حال طرفداران این مکتب معتقد به فقدان تأسیس يك جامعه بین‌المللی هستند. مخالفین مکتب حقوق موضوعه جدید عقیده دارند که تسلط دموکراسی بین‌المللی و وظیفه علم حقوق بین‌الملل فقط ثبت اعمال دولتها نیست بلکه باید بر اعمال دولتها و حکومتهای کلیه اعضاء قضاوت کند و برای آینده پیش‌بینی نماید. زیرا علم حقوق تنها عبارت از توصیف يك موضوع نیست بلکه در عین توصیف صفت پیش‌بینی هم باید داشته باشد. اگر حقوق بین‌الملل محدود منحصر به ثبت روابط دولتها باشد و این امر را تنها وظیفه این علم بدانیم باید قائل به رکود و جمود حقوق بین‌الملل باشیم. در صورتیکه دلیلی موجود نیست تا از نتایج تکاملی که علوم در رشته‌های مختلف اجتماعی بدست آورده‌اند حقوق بین‌الملل بی‌بهره بماند. پس حقوق بین‌الملل باید به موازات تکامل دموکراسی و نیز تأسیسات خود، قواعد را نیز توسعه و تکامل بخشد و از رکود و جمود بگریزد و بهمین دلیل مسلکهای حقوقی قدیمی که بترتیب عبارتند از: مختاریت مطلق دولت حاکم در جامعه بین‌المللی است و همچنین مکتب ارادی که حقوق بین‌الملل را فرع اراده حکومتها میشناسد و مذهب اثنائی حقوقی که نظام حقوق بین‌الملل را مجزا و مستقل و بدون ارتباط به نظام حقوق داخلی میداند و هیچگونه ارتباطی میان آنها قائل نیست و نتیجه آن استبداد مطلق حکومتها و ضعف روزافزون حقوق بین‌الملل و بالنتیجه دموکراسی بین‌المللی است و امروز مکتب منسوخ بشمار میرود. و هیچکس نمیتواند مطلقاً خود را طرفدار آنان بدانند.

پس از این بررسی اجمالی از دموکراسی و آمریت چنانچه فرصتی دست دهد با افتخار مطلب را ادامه داده و مسلکهای حقوقی و مکتبهای حقوق موضوعه یا مثبتة و حقوق طبیعی جدید و حقوق موضوعه جدید و سایر مکاتب بین‌المللی حقوقی را که تحت تأثیر دموکراسی رشدی دارند بطرز جدیدی بررسی مینمائیم در خاتمه بیکی از کلمات قصار علی‌علیه‌السلام در وصف دموکراسی اکتفا مینمایم که میفرماید: «خوب اینقدر ارزشمند و پسندیده است که بدکاران نیز سعی دارند اعمال خود را خوب جلوه دهند.» پس دموکراسی واقعی آنقدر پرارزش است که کشورهای دارای خط‌مشیهای دیگر نیز سعی دارند اعمال خود را دموکراسی جلوه دهند.